



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۸/۲۰



هاشم سدید

من جنس نگاه فردوسی را اصلاً نمی پسندم

من جنس نگاه فردوسی را اصلاً نمی پسندم. فردوسی آدم و شاعر بود، اما انسان و متفکر و تحلیلگر نبود (آدم از نظر فزیک و انسان از منظر عذوق و صداقت و غیر پذیری و داوری _ همسان و عادلانه و ادراک شریفانه و عاری از نفرت و...). گذشته از این که انسان و تحلیلگر و متفکر نبود، آدمی سخت متعصبی بود؛ چنان متعصب که هر زمانیکه از غیر ایرانی ای سخن به میان میآورد، نفرتش را در یک فضای فرو بسته فکری نسبت به وی چنان برجسته می ساخت که باور کردن آن برای یک انسان معقول غیر قابل پذیرش می گردد. چنین کاری تنها از کسانی متصور است، که عدالت را گم، و شرافت را بر سر چوبه دار بالا برده باشند.

تحلیل مسائل تاریخی، سیاسی، اجتماعی با تعصب و یکجانبه نگری و نگاه مثبت به خود و منفی به دیگران، در هر حالتی، به وسیله چنین افرادی که تنها به دنبال حقایق دیگر غیر از شیر شتر نوشیدن و گوشت سوسمار خوردن نیستند، از نظر هیچ انسان شرافتمندی اصلاً قابل قبول نیست. درست اندیشی چنین انسان ها در این یا آن مورد هم، چون بنیان تفکر شان سست است، نمیتواند مدار اعتبار راستین و محکم قرار گیرد.

نگاه اوبه عرب، همچنان سایر مردمانی که دیو و دد و حقیر و و فقیر و صغیر شان می خواند، چون خودش به ایران موهوم خودش نظر شوونیستی داشت، نگاه انسانی نبود، بلکه نگاهی بود کاملاً "سخیف، برتری طلبانه و نژادپرستانه.

چگونه انسانی، این نظر فردوسی را قابل تایید می داند، که هر عرب (هر = همه اعراب) کژ اندیش و بدگوهر و اهریمن است و در میان همه اعراب، چه در آن وقت و چه امروز، یک انسانی خوب هم پیدا نمی شد و پیدا نمیشود؟ آنها در جهان و با تفکر امروزی؟! آیا چنین امری را می توان قبول کرد که همه ایرانیان خوب و همه اعراب بد بوده اند، یا برعکس؟ آیا چنین تصویری ناشی از دانایی است -- دانایی که توانایی می آورد؟! این طرز دید قطعاً انسانی، اکادمیک و روشنفکرانه نیست. به همین دلیل من نه نظر فردوسی را

می پسندم و نه او را از نظر فکری و شخصیتی انسان خوبی می دانم _ بگذریم از این که رسوبات زن ستیزانه نیز در ذهن و در اشعارش مشاهده می شود.

از عرب بدش میآمد، چون ایران را تار و مار کرد (اگر من باشم در چنین موردی قبل از اینکه به دیگران نگاه کنم به خود نگاه می کنم زیرا هر شکست و هر پیروزی علی دارند. آن علل هم علی...)، اما مساله عرب و اسلام و تهاجم اعراب و رابطه ای که بعداً میان اعراب و کشور های مغلوب به وجود آمد و این که چطور شد که عرب های به اصطلاح ایرانیان سوسمار خوار و شاش شتر نوش، به آن عظمت و قدرت رسیدند، که کشوری تاریخی و بزرگ و نیرومندی (!) مانند ایران را شکست بدهند، و چرا های تاریخی دیگر هیچ اشاره ای نمی کند.

و نمی گوید که آیا واقعا علت شکست در قوت عرب ها و در برتری اندیشه شان بود؛ یا در ضعف کشور ایران و ایرانی ای که فردوسی احتمالاً "به نا حق و از روی احساس حقارت می کوشد بزرگش بنمایاند!؟

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

اگر در اندیشه و دین اعراب بود، چرا ایران بزرگ(!) نتوانسته بود با آن گذشته دراز تاریخی و تجارب سیاسی_فرهنگی (دینی) چندین هزار ساله خود، اندیشه برتر از آن اندیشه را در میان مردم با فرهنگ خود حفظ نماید و تعمیم ببخشد و در نتیجه توانا تر از عرب ها و دیگران باشد؟ و آیا این ضعف تنها در برابر اعراب بود یا ضعفی بود تاریخی که نمونه های آن در چهار بار شکست از یونان، از تیمور، از چنگیز، از هلاکو، از محمود غزنوی و محمود هوتکی، از اشرف، از اورنگ زیب، بار بار از روس، عثمانی و عراق صدام، با جام زهر نوشیدن خمینی و... درج تاریخ است؟

چطور شد آن یکی، با وحشی گری و پراکندگی و کم تجربگی خود، بر این یکی که دارای تاریخی بود با چنان عظمت و شوکت به پیروزی برسد؟

تاریخ به بیان این مطالب می پردازد، نه به اینکه "فلان مردم چه می خوردند و چه می نوشیدند!" گفتن این مطلب مهمتر بود، یا شاش شتر نوشیدن و سوسمار خوردن اعراب؟ فردوسی به این مطالب محققانه و تاریخی و حیاتی هرگز نمی پردازد، به خاطری که ذهن بیمارش رانفرت جاهلانه - شوونیستی و نژادپرستانه مسخر نموده است!!!
به زمان خود می آییم:

در چین از سگ و پشک گرفته تا کرم و شلند و شوپرک و خر موش و ملخ و... را میخورند. خوردن گوشت سوسمار و نوشیدن شاش شتر اگر آنقدر بد و ننگ بود، چرا ایرانیها امروز بدون اکراه از چینی که این همه خوراکه هایی را که از نظر تمام مسلمانان مردار هستند، می خورند، به رخ چینائی ها نمی کشند، بلکه خلاف آن، به دامن چین انیز فتاده اند؟

و چرا این بخش از زندگی چینائی ها را ایرانی ها امروز هرگز برجسته نمیسازند؟ یا آن هندیهایی را که هر صبح یک گیلان شاش خود شان را می نوشند؟ چرا تنها پشت اعراب را گرفته اند؟
آیدلیل آن چیزی غیر از احساس حقارت و درد جانکاهی که هرگز علاج ندارد، می تواند باشد؟! در اینجا چون پای علی و عمر و ایران و عرب و سنی و شیعه در میان نیست، نه تنها این کار را نمی کنند، بلکه وقتی از چین صحبت می کنند، غالباً به آن چیزهای چینائی ها اولتر از همه اشاره می کنند که حاصل هوش و فکر آنهاست؛ به تخنیک و تکنولوژی و توانایی های نظامی، اقتصادی، فنی آن ها، نه به موش و پشک خوردن شان و...؟

نگاه انسان ها به انسان ها، به تاریخ، به رویداد ها و به چیز های دیگر در دنیا نباید یک بعدی و انتخابی و توأم با حب و بغض باشد. و نباید هر مطلبی را تنها از یک منظر و آن طوری که دلشان، و دل ما، می خواهد، مورد کنکاش و سنجش قرار داد.
مثال:

دشمنی با سرمایه داری (یا اسلام، سوسیالیسم یا هر ایدئولوژی و مکتب و اعتقاد دیگر؛ و شخص یا اشخاص) نباید سبب شود که یک سری از دست آوردهای بایسته این یا آن نظام و مکتب یا شخص و اشخاص را نادیده بگیریم!
نفرت یکسره از تعصب ناشی می شود، نه از توان فکری قوی و احساس انسانی راستین و یا تعادل و انصاف در داوری!